

مجله حقوقی، نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران  
شماره بیست و هشتم، ۱۳۸۲، صص ۱۴۷ - ۱۱۵

## از این دادگاه به آن دادگاه «خاطرات یک داور بین‌المللی»\*

(گونار لاگرگرن)\*\*

روز ۲۳ اوت ۱۹۱۲ در استکهلم به دنیا آمدم. در پایان دبیرستان، پس از گذراندن امتحانات ورودی دانشگاه، ابتدا به تحصیل در ریاضیات، فلسفه و اقتصاد سیاسی و سپس به تحصیل در رشته حقوق پرداختم. دوران دانشگاهی‌ام را که در سال ۱۹۳۷ به اتمام رساندم، به کارآموزی قضایی در دادگاه بخش روی آوردم. در سال ۱۹۴۰، حرفه واقعی خود را به عنوان قاضی در دادگاه پژوهش اسویا (Svea) در استکهلم آغاز کردم.  
۱- در ماه دسامبر ۱۹۴۳، وزیر مختار سوئد در برلن\*\*\* به نام آروید ریکه‌رت (Arvid Richert) از دادگاه پژوهش اسویا بازدید کرد. وی در

---

\* متن ویراسته شده مقاله‌ای است براساس مصاحبه آروید لاگرکرانتس (Arvid Lagercrantz) با گونار لاگرگرن تحت عنوان «از این دادگاه به آن دادگاه» که در مجله Personhistorisk Tidskrift سال ۲۰۰۰، صص ۳۰-۴ چاپ شده است. گونار لاگرگرن اولین رئیس دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده بود. اصل مقاله به زبان سوئدی است و متن انگلیسی تحت عنوان "An Old Judge Remembers" با همکاری بخش ترجمه دیوان به فارسی برگردانده شده است. این ترجمه با پیشنهاد و اجازه قاضی لاگرگرن انجام گرفته است.

\*\* Gunnar Lagergren.

\*\*\* Berlin.

از این دادگاه به آن دادگاه ... ❖ ۱۱۵

جستجوی سرپرست جدیدی برای بخش (ب) نمایندگی سیاسی سوئد در برلن بود که در اثر بمباران ویران شده بود. بخش (ب) مسئول تعهدات سوئد به عنوان «کشور حافظ منافع» کشورهای دیگر در آلمان بود. ریکهت موضوع را با بیرگر اکه بری (Birger Ekeberg)، رئیس دادگاه پژوهش در میان گذاشت. در نتیجه این گفتگو پست مزبور در برلن به من پیشنهاد شد. پاسخ دادم که قرار است ظرف یک هفته ازدواج کنم و برنامه‌های کاملاً متفاوتی با رفتن به برلن در زمان جنگ دارم. با این حال، پس از مشورت با نامزد من نینا فون داردل (Nina von Dardel) تصمیم گرفتیم به برلن برویم. علی‌رغم آن که در کلیه موارد دیگر به همسر و فرزندان پرسنل هیأت نمایندگی اجازه رفتن به عنوان همراه داده نمی‌شد، قرار شد که نینا همراه من بیاید.

تعهدات سوئد در این نمایندگی، مسئولیت حفاظت منافع هلند و همچنین آرژانتین، مکزیک و شوروی بود و مدتی بعد، حفاظت منافع فنلاند نیز به وظایف آن افزوده شد. طبعاً بخش عمده کار مربوط به هلند بود، زیرا حتی قبل از جنگ حدود ۴۰۰,۰۰۰ نفر هلندی در آلمان مقیم بودند و بسیاری از آنان علاقمند بودند در همان جا ادامه اقامت دهند. کار بخشی نظیر بخش ما رسیدگی به امور فوری کنسولی بود. برای مثال، باید برای تمدید گذرنامه اتباع هلندی و درخصوص مدارکی از قبیل مدارک ازدواج، طلاق و ماترک فوت شدگان، به آنان کمک می‌کردیم؛ به علاوه، در مواردی که یک تبعه هلند دستگیر می‌شد، باید در محاکمات کمک می‌کردیم و مشاور حقوقی برای او تأمین می‌نمودیم. همچنین به عده زیادی افراد تنگدست که به ما مراجعه می‌کردند کمک نقدی می‌کردیم. کشورهای حافظ منافع، و کشور ما که یکی از آنان بود و همچنین صلیب

سرخ بین‌المللی به طور منظم از اردوهای زندانیان جنگی و محل نگهداری زندانیان کشورهای که کنوانسیون ژنو سال ۱۹۲۹ را در موضوعات ذی‌ربط پذیرفته بودند بازدید می‌کردیم. شوروی جزو این کشورها نبود. در مورد بازداشت‌شدگان غیرنظامی هیچ مقررات کاملاً تعریف شده‌ای برای رسیدگی به وضع آنان وجود نداشت، اما اگر می‌دانستیم که شخص معینی در کدام اردو است، امکان موفقیت در رسیدگی به کارش وجود داشت. در آن صورت می‌شد با شخص مورد نظر تماس گرفت و برای او غذا و حتی نامه‌های پستی فرستاد. از طرف دیگر، به اردوگاه‌های اعدام، اردوگاه‌های نابودی در لهستان، مطلقاً هیچ نوع دسترسی وجود نداشت.

سال ۱۹۴۴ در برلن سال سختی بود. شبها انگلیسی‌ها شهر را بمباران می‌کردند و روزها امریکایی‌ها، و این برنامه تقریباً به طور منظم اجرا می‌شد. به دستور ریکه‌رت پناهگاه زیرزمینی مناسبی در محوطه نمایندگی ساخته شده بود که البته در برابر اصابت مستقیم گلوله مقاوم نبود، اما از سایر جهات، رضایت‌بخش بود و چندین اتاق داشت. ریکه‌رت همچنین قصر کوچکی به نام آلت-دوبلن (alt-Döbeln) واقع بین درسدن\* و برلن، اجاره کرده بود که قرار شد شب‌ها را در آنجا سپری کنیم. بدین ترتیب، هر روز صبح ناچار بودیم حدود ۱۱۰ کیلومتر راه را با اتوبوس یا اتومبیل طی کنیم و عصر همان مسافت را برگردیم. نینا اغلب اوقات در برلن با ما بود، چون به عنوان تنها همسر حاضر در نمایندگی، مسئول آشپزخانه خیریه برای پرسنل و نیز برای سوئدی‌های مسافر و یا نیازمند کمک بود. طبعاً گاهی اوقات شبها در برلن می‌ماندیم و در این گونه مواقع، شب را در ساختمان نمایندگی هلند که هنوز آسیب ندیده بود، می‌گذرانیدیم. در این

---

\*. Dresden.

ساختمان، دفتری به علاوه چند اتاق در اختیار داشتیم و هرگاه آژیر خطر کشیده می‌شد، لباس می‌پوشیدیم و راهی پناهگاه زیرزمینی سوئد می‌شدیم. سر راهمان به عده زیادی آلمانی برمی‌خوردیم که عازم پناهگاه‌های عمومی بزرگ زیرزمینی بودند و وسایل ضروری خود را همراه می‌بردند. آن وقت بمباران آغاز می‌شد و حس می‌کردیم که زمین زیر پایمان می‌لرزد. پس از پایان حمله، از پناهگاه که بیرون می‌آمدیم با صحنه‌های وحشتناک و رقت‌انگیزی مواجه می‌شدیم: خانه‌های زیادی غرق آتش و دود بود و مردم، از جمله کودکان در حال فریاد زدن. تا آن زمان، برلن کم و بیش دیگر کاملاً ویران شده بود و به شهر اشباح شباهت داشت. بدتر از همه، در شب‌های مهتابی ویرانی‌ها را می‌دیدیم و صدای فروریختن سفال پشت بام‌ها و لرزیدن پنجره‌های کرکره‌ای را می‌شنیدیم. انگار که در عالم واقع نبودیم. هر وقت متفکین می‌خواستند به صورت گسترده بمباران کنند، ابتدا گلوله‌های منوری فرو می‌ریختند که اهالی برلن آن را درخت کریسمس "Weihnachtsbäume" می‌نامیدند. قرار بود که بمب‌ها در فواصل این گلوله‌های منور بر زمین اصابت کند و اگر در آن زمان کسی در چنین منطقه‌ای سوار اتومبیل بود، باید متوقف می‌شد و سعی می‌کرد که زیر پلی پناه بگیرد و یا روی زمین کاملاً دراز بکشد. بدون تردید، در بعضی مواقع دچار وحشت می‌شدیم و دست کم در دو مورد که برای سرکشی به اردوی اسرای جنگی رفته بودیم، اتومبیل من مورد اصابت واقع شد، حال آن که پرچم سوئد روی سقف آن نقاشی شده بود. در یکی از این دو مورد، گلوله‌های مسلسل جلوی اتومبیل به زمین اصابت کرد و در مورد دوم نیز گلوله‌ها به خطا رفت و من با سرعت وارد مزرعه‌ای شدم و پناه گرفتم. وضعیت بسیار ناخوش آیندی بود.

ما جوان و بارو حیه بودیم و کاملاً از میزان خطر آگاه نبودیم. تازه ازدواج کرده بودیم. این نوع کار کاملاً با کار قبلی‌ام که ارائه گزارش دعاوی در یک دادگاه سوئدی بود، کاملاً تفاوت داشت. شاید توجهی که به ما می‌شد، جاذبه‌های خاص خود را داشت. پس از مدتی، محل کارمان نیز در برلن در اثر بمباران ویران و با خاک یکسان شد. سپس، بخش (ب) به محل دیگری در وانسی (Wannsee) منتقل گردید. ساختمان آنجا نیز هدف بمباران واقع شد و سوخت. آن وقت خانه‌ای کوچک اربابی در نزدیکی قصر ریکه‌رت برای خودم پیدا کردم و همراه کلیه کارمندانم در آنجا مستقر شدم. عده ما شاید کلاً به چهل، پنجاه نفر می‌رسید.

در آلت - دوبلن، ریکه‌رت طبعاً نسبت به سایرین ارشدیت داشت و یک میز خصوصی با یک پیشخدمت در اتاق ناهارخوری به وی اختصاص داده شده بود. گهگاه وزیر مختار بقیه ما را نیز سر میز دعوت می‌کرد. اما سرهنگ دانفلت (Dannfeldt) و من پس از مدتی به خانه‌های کوچکتر مستقلی در کاپوث (Caputh) که درست بیرون برلن واقع بود، نقل مکان کردیم. در آنجا از باغچه‌هایمان می‌توانستیم شاهد بمباران برلن باشیم. یک بار که برادر همسرم، فولک بارکمان (Folke Barkman)، سرتیپ نیروی هوایی، به دیدار ما آمده بود؛ صبح جسد خلبانی را در باغچه پیدا کردیم.

در برلن، با مقامات بلندپایه سیاسی آلمان تماسی نداشتم، اما غالباً با رئیس اداره حقوقی در *Auswärtiges Amt* و با رئیس تشریفات تماس داشتم که جزو سایر وظایف خود در نگهداری ساختمان‌های هیأت‌های دیپلماتیک کشورهایی که ما عهده‌دار نمایندگی‌شان بودیم به ما کمک می‌کرد. همین شخص بود که مضافاً ترتیب گردهمایی معدود دیپلمات‌هایی را که هنوز در برلن بودند، می‌داد. هنگامی که در برلن بودم، ما غالباً در

هتل آدلون (Adlon) که حداقل در سرتاسر سال ۱۹۴۴ از آسیب محفوظ ماند، ملاقات می کردیم.

در آن سال، برادر ناتنی نینا، راثول والنبرگ (Raoul Wallenberg) نیز در برلن به دیدن ما آمد. دولت سوئد وظیفه خطیر رفتن به بوداپست (Budapest) برای تلاش جهت نجات یهودیان مجارستان را به او محول کرده بود، حتی پرزیدنت روزولت نیز از این اقدام پشتیبانی می کرد. اکثر یهودیان نواحی روستایی، پیش از این به آشویتس (Auschwitz) اعزام شده بودند، اما حدود ۳۰۰,۰۰۰ نفر در بوداپست باقی مانده بودند. راثول روز هفتم ژوئیه ۱۹۴۴ به برلن وارد شد و متوجه شدیم که قصد دارد دو شب در کاپوت بماند، چون بسیار دل‌نگران بود که رهسپار مأموریت خود شود بنابراین، فقط یک شب نزد ما ماند. آن شب نیز حمله هوایی شد، ولی ما به زیرزمین رفته بودیم. راثول بسیار به مأموریتش احساس تعهد داشت و فردی بود سرشار از ایده‌ها، سراپا شوق و شجاعت، بسیار با استعداد و سازماندهی کارآمد. اکنون که به آن زمان می‌نگرم شایسته است بگویم که راثول شخص مناسب برای مأموریت دشواری بود که به وی سپرده شده بود. روز ۱۴ اکتبر ۱۹۴۴ که اولین فرزندمان نانه (Nane) به دنیا آمد، من به راثول در بوداپست تلفن کردم و خبر دادم که خواهرش و من صاحب اولین فرزند خود شده‌ایم. اما بعد از آن، دیگر از او خبری نشد، آن مکالمه تلفنی آخرین باری بود که من امکان تماس با راثول را داشتم. سرنوشت راثول برای همه خانواده واقعه‌ای غم‌انگیز برجای گذاشت.<sup>۱</sup> لذا برای من

---

۱. راثول والنبرگ (۱۹۱۲-۱۹۴۷) در سال ۱۹۴۴ به عنوان دبیر اول نمایندگی سیاسی سوئد در بوداپست منصوب و مأمور شروع عملیات نجات یهودیان مجارستان شد که توسط نیروهای هیتلری به اردوگاه آشویتس در جنوب لهستان فرستاده می‌شدند. والنبرگ با صدور اوراق عبور دولت سوئد و گهگاه با توسل به اقدامات غیرعادی موجب نجات حداقل صد هزار یهودی شد. در ژانویه سال ۱۹۴۵، نیروهای شوروی وارد بوداپست شدند و والنبرگ را دستگیر کردند و از آن پس ناپدید شد و نیم قرن تمام

حایز اهمیت بود که اولین رئیس مؤسسه حقوق بشر و حقوق نوع دوستانه راثول والنبرگ در لوند (Lund) \* باشم. ناگفته نماند که نانه اکنون همسر کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد است.

۲- جنگ که پایان یافت، من عضوی از اعضای یک عملیات عظیم نجات بودم. نیازی به گفتن نیست که در کشورهای که توسط آلمان‌ها اشغال شده بودند، کمبود وحشتناکی از همه چیز حاکم بود، و قرار شده بود مؤسسه ردابارنن (Rädda barnen) (نجات کودکان) ستون امدادی عظیمی به مقصد مجارستان ترتیب دهد که در ماه فوریه ۱۹۴۶، ظرف مدت کوتاهی پس از پایان خصومت‌ها اعزام شود. ما با ۳۰ کامیون حامل ۲۰۰ تن دارو و آذوقه رهسپار شده بودیم و عده ما کلاً شصت تا هفتاد نفر بود. می‌دانستیم که رسیدن به بوداپست دشوار است، به علت بوران و بعد سیل کارمان فوق‌العاده دشوار شد، به طوری که تماس اتومبیل‌ها با یکدیگر قطع و یک کامیون نیز واژگون شد. آلمانی‌ها بلافاصله ظاهر شدند و کوشیدند که روغن‌های نباتی را با خود ببرند، که شاید قابل بخشش بود. اما سربازان اشغالگر امریکایی به زودی وارد شدند و در بازیابی محموله‌های از دست رفته به ما کمک کردند. بسیاری از پل‌ها طی جنگ، و بعضی از آنها در اثر سیل ویران شده بود.

اما بالاخره به وین رسیدیم، از مرز مجارستان و در طول راه تا بوداپست، دانش‌آموزان پرچم به دست ایستاده بودند. شرکت در تحویل آذوقه و دارو بسیار لذت‌بخش بود. بدیهی است یک عامل مؤثر در شرکت

---

سرنوشت او در حاله‌ای از ابهام باقی ماند. سرانجام در نوامبر سال ۲۰۰۰، آلکساندر یاکوفلف رئیس کمیسیون ریاست جمهوری روسیه برای تحقیق درباره سرنوشت والنبرگ اعلام کرد که وی در سال ۱۹۴۵ به نحو غیرقانونی و به اتهام واهی جاسوسی دستگیر شد و به مدت دو سال و نیم زندانی بود و در سال ۱۹۴۷ در زندان مخوف لیویانکا در مسکو اعدام شد.

\*. Institute of Human Rights and Humanitarian Law at Lund.

من در این گروه اعزامی، علاقه‌ام به کسب اطلاعات بیشتر درباره سرنوشت راثول بود. اگرچه با چند نفر از اعضای دولت ملاقات کردم، اما موفق به کسب اطلاعات با ارزشی نشدم.

۳- بعد از مأموریت برلن، به خدمت در دادگاه پژوهش بازگشتم. اما وقت برای فعالیت‌های دیگر نیز داشتم. مقر اتاق بین‌المللی بازرگانی، در پاریس بود. این اتاق عهده‌دار فعالیت‌های گسترده داوری راجع به اختلافات بین‌المللی بود و هرگاه طرفین نمی‌توانستند راجع به گزینش سر داور به توافق برسند، از کمیته‌های ملی در کشورهای مختلف تقاضا می‌کردند که کسی را به آنها پیشنهاد کند. هرگاه از سوئد تقاضا می‌شد، غالباً مرا پیشنهاد می‌کردند و لذا من کراراً به عنوان داور به پاریس می‌رفتم. در آنجا با سایر فعالیت‌های اتاق بین‌المللی بازرگانی نیز آشنا شدم و به دلایلی، به خصوص با گروهی تماس برقرار کردم که وظیفه‌اش تدوین واژگان بازرگانی بین‌المللی برای حمل و نقل، یعنی اصطلاحاتی از قبیل «فوب» (fob) و «سیف» (cif) و غیره بود. من عضو آن گروه و پس از مدتی رئیس گروه شدم. مجموعه‌ای از تعاریف این اصطلاحات را به نام «Incoterms» منتشر کردیم. در سراسر آن مدت، من به عنوان داور نیز نامزد می‌شدم. در بسیاری از شهرهای مختلف، از قبیل کپنهاگ\*، زوریخ\*\*، لندن\*\*\*، کلن\*\*\*\*، دوسلدورف\*\*\*\*\* و وین\*\*\*\*\* جلسه داشتیم. نتیجه این

---

\*. Copenhagen.

\*\* . Zurich.

\*\*\*. London.

\*\*\*\*. Cologne.

\*\*\*\*\*. Düsseldorf.

\*\*\*\*\*. Vienna.

شد که دارای همکاران و دوستانی در چندین کشور شدم و هر آشنایی منجر به آشنایی دیگر می‌شد.

این مسأله اهمیت داشت که داوران در جایی تشکیل جلسه دهند که بتوانند در عین حال با یکدیگر اوقات خوشی داشته باشند، یعنی ترجیحاً شهری که برنامه‌های موسیقی، باله و رستوران‌هایی با غذای عالی داشته باشد. بنابراین، ما غالب اوقات در کپنهاگ بودیم و از طریق آشنایانم می‌توانستیم غالباً به ساختمان دادگاه پژوهش، و یک مرتبه، حتی به ساختمان دیوان عالی کشور دسترسی داشته باشیم.

۴- یک بار من به مؤسسه پژوهش‌های حقوقی والنبرگ دعوت شدم که رئیس آن، بیرگر اکه بری، رئیس دادگاه پژوهش اسویا و یکی از اعضای مؤسسه، اوستن اوندن (Östen Undén) وزیر خارجه وقت بود. اکه بری به من گفت که شنیده است من سرگرم تدوین واژگان بازرگانی هستم و افزود که اگر بتوانم مطالبی حاوی مقایسه معانی واژگان در کشورهای مختلف بنویسم، مثلاً یک مطالعه تطبیقی به زبان انگلیسی، موضوع جالبی خواهد بود. از این پیشنهاد اظهار قدردانی کردم، اما گفتم برایم دشوار است که این کار تحقیقی را دست تنها در اتاق مطالعه خودم انجام دهم. آن وقت اوندن گفت: «ولی قاضی عزیز من، به شما پیشنهاد می‌کنیم برای این کار یک سال در رم و یک سال در پاریس وقت صرف کنید»، این پیشنهاد چنان وسوسه‌انگیز بود که دیگر نتوانستم در برابرش مقاومت کنم. بدین ترتیب، ما با سه فرزندمان عازم رم شدیم و اوقات خوشی را در آنجا گذراندیم.

تصور نمی‌کنم که طی آن سال، جز همراهی کردن نینا چندان کاری انجام داده باشم. نینا به هنر علاقمند بود و مقدار زیادی هم به من آموخت،

از این دادگاه به آن دادگاه ... ❖ ۱۲۳

اما هنگامی که به پاریس رفتیم و خانه‌ای در ورسای اجاره کردیم، مجبور شدم جبران تنبلی‌ام را بکنم. سرانجام، کتابی درباره حقوق بیع تدوین کردم. ۵- کار بعدیم مأموریتی به عنوان قاضی در طنجه (Tangier) بود. جبل الطارق (Gibraltar) البته متعلق به انگلستان است و طنجه در ضلع جنوبی تنگه جبل الطارق در کشور مراکش\* واقع است. در سال ۱۹۰۵، ویلهلم دوم امپراتور آلمان با دیدار از طنجه باعث نگرانی انگلیسی‌ها شده بود، در سال ۱۹۱۱ ناوچه‌ای توپدار به اقادیر (Agadir) فرستاده بود که آن شهر نیز در مراکش واقع است. در نتیجه، انگلیسی‌ها می‌خواستند طنجه را بی‌طرف اعلام کنند و آن را به صورت یک شهر بین‌المللی درآورند. چندین دولت از پیشنهاد انگلستان حمایت کردند و پس از تأخیرهایی که در اثر جنگ جهانی اول طی سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ پدید آمد، این پروژه در سال ۱۹۲۵ آماده اجرا گردید. در آن زمان دولتی متشکل از سرکنسول‌های ۱۰ تا ۱۲ کشور و یک سازمان بین‌المللی و نیز یک نیروی پلیس بین‌المللی و یک دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به کلیه انواع دعاوی، به استثنای دعاوی کاملاً مراکشی، یعنی دعاوی اتباع مراکش علیه یکدیگر، تشکیل شده بود.

اوندن شخصاً در سال ۱۹۵۳ به من تلفن کرد و اطلاع داد که مقررات در طنجه تغییر کرده، بدین معنی که سوئد نیز حق دارد یک قاضی در دادگاه بین‌المللی طنجه داشته باشد و از من خواست که راجع به رفتن به طنجه فکر کنم. از نظر من کار جالبی بود، بنابراین، حتی بدون آن که بدانم که طنجه دقیقاً در کجا واقع است موافقت کردم. وقتی که به خانه آمدم و ماجرا را برای نینا شرح دادم، گفتم که تصمیم عاقلانه‌ای گرفته‌ای؛ بدین

---

\*. Morocco.

ترتیب، به موقع با هر سه فرزندمان که حالا می‌توانستند به مدرسه امریکایی طنجه بروند، عازم آن شهر شدیم.

طنجه در بسیاری اوقات مثل بهشت بود، آفتابی و گرم، اما گهگاه دستخوش طوفان نیز می‌شد. جز اعراب و بربرها، همه قماش آدم، از جمله، عده‌ای قلندرپیشه پولدار در آنجا زندگی می‌کردند - چون در طنجه تقریباً مالیاتی در کار نبود - از جمله کانن دوویل (Conan Doyle)<sup>۲</sup> و باربارا هاتن (Barbara Hutton)<sup>۳</sup> و امثال ایشان، که ما هیچ وقت با آنان آشنا نشدیم و تماسی هم با آنان نداشتیم.

در این دادگاه که دو مرحله‌ای [نخستین و پژوهشی] بود، زبانهای فرانسه و اسپانیایی زبان‌های رسمی بود و من طی سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ در آنجا خدمت کردم.

۶- در سال ۱۹۵۶ از سفارت سوئد در بن به من تلفنی اطلاع دادند که قرار است دیوانی در کوبلنتس (Koblenz)، به نام کمیسیون داوری درباره اموال، حقوق و منافع\* در آلمان، تشکیل شود که مأموریتش رسیدگی به استرداد یا غرامت اموالی بود که آلمان‌ها از کشورهای تحت اشغال گرفته بودند. تفسیر مجموعه مقررات این دیوان کار دشواری بود. قرار بود دیوان قضاتی از سه کشور بزرگ متفقین و به همان تعداد، قاضی آلمانی داشته باشد. همچنین می‌خواستند سه قاضی بی‌طرف نیز در کمیسیون

---

۲. ایدرین کانن دوویل (۱۹۷۰-۱۹۱۰)، نویسنده، کاشف و اتومبیلران، فرزند آرثر کانن دوویل، نویسنده سلسله داستان‌های پلیسی شرلاک هولمز.

۳. باربارا هاتن (۱۹۷۹-۱۹۱۲)، وارث زیباروی ثروت عظیم فروشگاه‌های وول ورث در انگلستان. این خانم ازدواج‌های متعدد کرد و شوهرانش همگی هنرپیشگان معروف سینما یا شاهزاده و نجیب‌زاده بودند و سرانجام هم در تنگدستی مرد. یک فیلم تلویزیونی به نام « دخترک پولدار بیچاره » راجع به زندگی او تهیه شده است.

\*. Arbitral Commission on Property, Rights and Interests.

داشته باشند و نظر بر این بود که قصر واقع در کوبلنتس مقر دادگاه باشد. بدون آن که چندان در آن باره بیندیشم، شغل را پذیرفتم. ده سال آزرگار در کوبلنتس خدمت کردم. البته کارم تمام وقت نبود. به طور معمول سه هفته در سوئد بودم و به سایر کارهایم می‌پرداختم و آن وقت سه هفته در کوبلنتس کار می‌کردم. بخاطر همین سه هفته‌ها، توانستم وقت بیشتری صرف خانواده کنم و یادم می‌آید که غالب اوقات در خانه مشغول کار بودم و بچه‌ها دور و برم بازی می‌کردند. در آن زمان ما چهار فرزند داشتیم، فرزند کوچکترمان در طنجه به دنیا آمده بود.

۷- ناحیه سار (Saar) در آلمان البته همیشه منطقه در دسرآفرینی بوده است. در سال ۱۹۵۷، قرار شد دیوانی برای رسیدگی به پاره‌ای مسائل باقی‌مانده در آنجا تشکیل شود و تنها قضات آلمانی و فرانسوی، به علاوه سه قاضی بی‌طرف اعضای دیوان باشند. قاضی برجسته ایتالیایی به نام روبرتو آگو (Roberto Ago) به عنوان رئیس انتخاب شد. ابتدا شام با شکوهی در وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس به ما دادند. کوپه مخصوصی در یک قطار که به بن می‌رفت تدارک دیده شد و در آن جا نیز با شامی بسیار عالی از ما پذیرایی کردند، زیرا رسم بر رفتار برابر بود و این مسأله بسیار حایز اهمیت تلقی می‌شد. بعدها ما به سار بروکن رفتیم (Saarbrücken) که شهر چندان دلپذیری نیست. هر وقت برف می‌آمد، به جای آن که سفید باشد سیاه بود و دلیل آن هم دود فراوان کارخانجات صنعتی آن ناحیه بود. پس از مراسم گشایش، موافقت کردیم که آیین دادرسی‌مان را در چنان مکانی ننویسیم. از این گذشته، این قبیل کارها وقت می‌گرفت و حتی اگر دعوایی مطرح نمی‌شد، لازم بود که آیین دادرسی تدوین شود. بنابراین، تصمیم گرفتیم به ژنو برویم، و در آنجا توانستیم از

اتاق مشهور آلاباما (Alabama) در ساختمان شهرداری که بعداً بارها به آنجا بازگشتم، استفاده کنیم. اما حتی یک پرونده مربوط به ناحیه سار هم در دیوان ما مطرح نشد.

۸- پیش از این، متفقین غربی پیروز در جنگ بسیار علاقمند به استرداد اموالی بودند که از طریق آزار و شکنجه به صورت غیرقانونی تصاحب شده بود، از قبیل مستغلات، مؤسسات تجاری، آثار هنری، سایر اموال منقول و حساب‌های بانکی. در صورتی که مالی مفقود شده بود، باید بابت آن غرامت پرداخت می‌شد. بنابراین، هر یک از متفقین غربی قوانین استرداد اموال واقع در منطقه تحت اشغال خود، از جمله برلن غربی را، تنظیم کردند. در سال ۱۹۵۷، قانون متحدالشکل آلمان غربی جایگزین این قوانین گردید. برای اجرای این برنامه فراگیر و غالباً پیچیده، از دادگاه‌های عادی آلمان در مراحل نخستین و پژوهشی استفاده می‌شد، اما به جای دیوان عالی آلمان، دو دیوان عالی استرداد اموال، یکی در هرفورد\* (بعدها در مونیخ\*\*) و دیگری در برلن غربی\*\*\* تأسیس شد. در این دو دیوان، قضات دول متفق و آلمان تحت ریاست قضات بی‌طرف همکاری می‌کردند. نزدیک ۲۷ سال (۱۹۹۰-۱۹۶۴) در هرفورد و مونیخ خدمت کردم که قضات دیگر سوئدی نیز در دیوان عالی برلن غربی مشغول بودند.

تعداد کل دعاوی که نزد مراجع متفقین و بعدها نزد مراجع آلمانی مطرح شد، حدوداً سر به ۱,۲۰۰,۰۰۰ پرونده می‌زد؛ به ترتیب ۴۰۰۰ فقره و ۷۰۰۰ فقره در مراحل عالی رسیدگی در هرفورد/ مونیخ و برلن غربی استماع شد. در خور ملاحظه و مایه خشنودی بود که در هر دو دیوان عالی،

---

\*. Herford.

\*\* . Munich.

\*\*\*. West Berlin.

قضات عملاً همیشه اتفاق رأی داشتند! دولت آلمان به عنوان غرامت بابت اموال مسترد نشده حدود ۴ میلیارد مارک آلمان پرداخت. شایسته است اضافه کنم که صدراعظم سابق آلمان هلموت کوهل (Helmut Kohl) چندی پیش اعلام کرد که دولت آلمان فدرال بابت مظالم "Unrecht" نازی‌ها، ۱۲۰ میلیارد مارک پرداخته است.

۹- در سال ۱۹۶۴، مأمور یک داوری در سومالی\* شدم. پیشینه امر در سومالی استقلال یافته چنین بود که تأسیسات بندری در پایتخت [موگادیشو]\*\* به یک شرکت ایتالیایی تعلق داشت. این تأسیسات ملی شده بود و ایتالیایی‌ها طبعاً بابت آنها غرامت می‌خواستند، لذا قرار شد که میزان غرامت از طریق داوری تعیین شود. یک قاضی از ایتالیا و یک قاضی از سومالی بود و من به عنوان سرداور برگزیده شدم. به نایروبی\*\*\* در کنیا رفتم و سپس در یک هواپیمای تفریحی و بسیار زهوار در رفته به موگادیشو پرواز کردم، هواپیما در جایی بر زمین نشست که وصفی بهتر از یک زمین فوتبال خراب برایش متصور نبود. همچنین کاشف به عمل آمد که در تمام شهر تنها یک هتل با تهویه مطبوع وجود دارد که موفق شدم در آن اطراق کنم.

اولین باری بود که سومالی وارد یک داوری بین‌المللی می‌شد. بنابراین، قرار بود که در محل دیوان عالی آن کشور تشکیل جلسه دهیم و من نیز درباره اهمیت داوری بین‌المللی در جلسه پارلمان سومالی سخنرانی کنم. به واریسی دستگاه‌های حفاری و جراثقال و نظایر آن پرداختیم تا ارزش آنها را برآورد کنیم. وقتی می‌خواستیم شور کنیم، جایی برای

---

\*. Somalia.

\*\* . Mogadishu.

\*\*\*. Nairobi.

تشکیل جلسه به جز اتاق من در هتل نداشتیم. بنابراین، ما سه نفر قاضی به علاوه یک منشی زن همانجا روی تخت خواب من نشستیم و سعی کردیم متن حکم را تنظیم کنیم که بعداً در محل دیوان عالی قرائت شد. بعدها به من گفته شد که مبلغی که حکم داده بودیم توسط سومالی پرداخت شد.

۱۰- در سال ۱۹۴۷ بود که شبه قاره هند به دو کشور تقسیم شد. سرحدات بدون استثنا چندان مشخص نبود و کل واقعه تجزیه تا حدودی عجولانه صورت گرفته بود. یکی از مناطق مورد مناقشه، ناحیه ران کوچ (Rann of Kutch) نزدیک اقیانوس هند بین بمبئی\* و کراچی\*\* بود. طرفین - یعنی هند و پاکستان - فکر می کردند که در آنجا ذخایر نفتی وجود دارد و در نتیجه، مدام بر سر این منطقه جر و بحث و مناقشه درمی گرفت که منجر به جنگی شد که در بهار سال ۱۹۶۵ آغاز شد و به مدت سه ماه ادامه یافت. آن وقت هرولد ویلسن (Harold Wilson) نخست وزیر وقت انگلستان مداخله کرد و مطلبی به این مضمون اظهار داشت که حالا حس می کنم شما به قدر کافی سلاح های جدیدتان را آزمایش کرده اید و این جنگ راه به جایی نمی برد، بنابراین، پیشنهاد می کنم به جای این کار به داوری متوسل شوید؛ و طرفین هم موافقت کردند. نتیجه کار به عقد یک پیمان آتش بس انجامید و راجع به چگونگی تشکیل یک دیوان داوری تصمیم گرفته شد.

در ابتدا انتظار می رفت که طرفین تلاش کنند مناقشه فیما بین را از طریق مذاکره فیصله دهند، اما به طوری که در بسیاری وضعیت های مشابه دریافته ام، این امر راه به جایی نبرد. آن وقت طرفین آماده شدند که مناقشه

---

\*. Bombay.

\*\* . Karachi.

را به داوری ارجاع کنند و حکم داوری لازم‌الاجرا باشد، که در این صورت، هیچ دولتی نمی‌توانست بگوید که منطقه‌ای را به نحوی غیرمسئولانه واگذار کرده‌اند. در دسامبر سال ۱۹۶۵، در ساعت ۳ بعد از نیمه شب شخصی به خانام در دیورزهم (Djursholm) تلفن کرد و گفت که من اوتانت دبیرکل سازمان ملل هستم! و از من سؤال کرد که آیا حاضرم ریاست یک دیوان داوری را در مناقشه بین هند و پاکستان عهده‌دار شوم؟ پاسخ دادم که اگرچه حالا نصف شب است، ولی آنقدر ادب و نزاکت دارم که اگر دبیرکل سازمان ملل نیاز به خدمات من در زمینه تخصصی‌ام داشته باشد، پیشنهاد او را رد نکنم، بلکه بپذیرم. از قضا آنقدر حضور ذهن داشتم که در جا تقاضا کنم که برای رسیدگی داوری از کاخ سازمان ملل در ژنو استفاده شود. در آن کاخ تعداد زیادی اتاق و همچنین پرسنل و تسهیلات دیگر وجود داشت و اوتانت هم با تقاضا موافقت کرد. آن وقت اوتانت موضوع حق‌الزحمه مرا مطرح کرد، ولی به او گفتم که در موقع مقتضی به آن می‌پردازیم و باز او موافقت کرد. مدت کوتاهی قبل، هندی‌ها داوری به نام الک ببلر (Alec Bebler) از یوگسلاوی\* تعیین کرده بودند. پاکستان هم یک ایرانی به نام نصرالله انتظام (Nasrollah Entezam) انتخاب کرد. این آقایان هر دو از زمان خدمت در سازمان ملل کاملاً یکدیگر را می‌شناختند و هر دو قبلاً در شورای امنیت عضویت داشتند و انتظام حتی یک بار رئیس مجمع عمومی شده بود. هر دو افرادی بسیار تحصیل‌کرده و لایق بودند. من به عنوان دستیار خود، دکتر گیلیس وتر (Gillis Wetter) را که حقوقدانی بسیار لایق و صدیق بود انتخاب کردم که بعدها در چندین پرونده به من کمک کرد. عقیده من این

---

\*. Yugoslavia.

بود که کار باید سریعاً آغاز شود، بنابراین، از طرفین دعوت کردم که هرچه زودتر یعنی در فوریه ۱۹۶۶ در ژنو ملاقات کنیم. در اتاق آلاباما مراسم افتتاحیه‌ای برگزار کردیم. در آن اتاق در سال ۱۸۷۲ اولین داوری بین‌المللی موفقیت‌آمیز بین انگلستان و ایالات متحده انجام شده بود و در همانجا سازمان صلیب سرخ بین‌المللی تأسیس یافته بود.

واقعیت این است که داوری بین دو دولت از زمان قدیم یک «سنت پرشکوه و جلال» بوده، بدین معنی که ساختمان محل داوری از نظر سبک و اسلوب مجلل است و لذا برای شرکت در مراسم گشایش دیوان داوری از دیپلمات‌ها، خبرنگاران و دیگران دعوت شده بود. شورهای ممتد پشت درهای بسته صورت می‌گرفت، اما مراسم گشایش، مراسمی همگانی بود و روزنامه‌ها درباره آن قلم فرسایی کردند. ما سپس به کاخ سازمان ملل رفتیم و دو روزی جلسه گذاشتیم تا راجع به چگونگی سازماندهی آیین رسیدگی و نحوه تبادل مدارک تصمیم بگیریم. در مناقشاتی از این نوع، خواهان یا خواننده‌ای در کار نیست، و طرفین با یکدیگر هم تراز و برابرند. هر دو طرف علاقمند به حل مناقشه‌اند. لوائح و مدارک هر دو طرف به طور همزمان تسلیم می‌شود، اما این مسأله که کدام طرف باید اظهارات شفاهی را در جلسه استماع آغاز کند، به قید قرعه تعیین می‌گردد.

در مرحله تبادل لوائح و مدارک، من و وتر در یکایک موارد شخصاً در ژنو حضور داشتیم و سپس جلسات شور در ماه سپتامبر ۱۹۶۶ آغاز شد. هر دو کشور با هیأت‌های نمایندگی بزرگی وارد شدند که نه تنها شامل عده‌ای حقوقدان، بلکه عده‌ای تاریخدان، نظامی، دیپلمات، نقشه‌نگار و غیره بود. بدیهی است برای همه جالب بود که مدتی در ژنو سپری کنند و

از این دادگاه به آن دادگاه ... ❖ ۱۳۱

بسیاری از آنان قبل از تجزیه شبه قاره هند در سال ۱۹۴۷ با یکدیگر دوست بودند و حالا فرصت دیدار مجدد پیش آمده بود. مثلاً عده‌ای از آنان سابقاً در انگلستان دانشجوی دانشگاه بودند.

طرفین دفاعیات و مدارک و نقشه‌های خود را ارائه کردند و کل جریان رسیدگی حداقل ۱۷۰ روز به طول انجامید. ما تا تابستان سال بعد، یعنی تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۶۷ به جلسات ادامه دادیم. همه جلسات روی نوار ضبط شد و در مجموع ۱۰,۰۰۰ صفحه صورتجلسه تهیه گردید. بعد از اتمام دفاعیات، ما از یکدیگر جدا شدیم و از مسیرهای مختلف به وطن خود بازگشتیم تا درباره قضیه بیندیشیم.

ران کوچ نیمی از سال بیابان و در نیم دیگر سال غرق در سیلاب بود. در نتیجه، یکی از دو کشور می‌خواست نوعی حقوق دریایی بر آن اعمال کند و کشور دیگر، حقوق سرزمینی. بنابراین، هنگامی که ما راجع به این ناحیه بحث می‌کردیم، ناچار بودیم بسیار محتاط باشیم. برای این که مبدا دچار پیش‌داوری شویم، هنگام اشاره به ناحیه، عبارت «ماهی لذیذ» و در عین حال، عبارت «الغ‌های وحشی» را به کار می‌بردیم. در این که نیمه جنوبی ران کوچ متعلق به هند\* بود، مناقشه‌ای وجود نداشت. پاکستان\*\* خواستار نیمه شمالی ناحیه بود، اما هند نیز همین خواسته را داشت. ناحیه شمالی مورد نزاع در حدود ۳۵۰۰ میل مربع وسعت داشت.

بعد از مدتی به ژنو بازگشتیم و آن وقت معلوم شد که بیلر می‌خواهد به نفع ادعای هند، و انتظام می‌خواهد به نفع ادعای پاکستان رأی دهد و رأی من هم چیزی بین این دو بود. آن وقت، گفتم که اگر در چنین حالتی

---

\*. India.

\*\* Pakistan.

ترتیب دیگری از پیش مقرر نشده باشد، باید اکثریت حاصل گردد، زیرا در غیر این صورت نمی‌توان حکم صادر کرد. گاهی اوقات این امکان وجود دارد که پیشاپیش توافقی حاصل و گفته شود که اگر سه نظر مختلف وجود داشته باشد، تصمیم سرداور حاکم خواهد بود؛ اما در این دعوی چنین توافقی حاصل نشده بود، و لذا، لازم بود رأی اکثریت حاصل شود.

هر یک به کشور خود رفتیم و راجع به قضیه اندیشیدیم و قدری بیشتر مطالعه کردیم و دوباره بازگشتیم، اما قضیه به همان وضع گذشته بود. همکارانم تنها به نفع کشورهایی که آنان را برگزیده بودند رأی می‌دادند و من نیز موضع بینابین خود را حفظ کرده بودم. وقتی برای سومین بار به ژنو آمدم، وضعیت داشت بحرانی می‌شد. ادامه کار به این نحو میسر نبود. تغییری در اوضاع حاصل نشده بود و هیچ یک از ما از سر موضع پیشین خود کوتاه نیامده بودیم. اما، یک شب انتظام به من تلفن کرد و گفت که این آخرین مأموریت عمر اوست و نمی‌خواهد که به شکست بیانجامد، بنابراین، آماده است با رأی سرداور موافقت کند، مشروط بر این که رأی اولیه او در حکم درج شود. در پاسخ به او گفتم که هیچ قواعد سفت و سختی راجع به روش نگارش متن حکم وجود ندارد، لذا شاید بتوانیم مسأله را به این نحو حل کنیم که ابتدا نظر ببلر درج شود، به دنبال آن نظر اولیه انتظام، و سپس پیشنهاد من و به دنبال آن، این عبارت از انتظام که پس از خواندن «نظر سرداور دانشمند» به نظر موافق رسیده و آن را تأیید می‌کند. در پایان، حکم با دو رأی موافق در برابر یک رأی مخالف صادر شد. حکم به این معنی بود که تقریباً ۹۰ درصد منطقه مورد نزاع به هندوستان و ۱۰ درصد آن به پاکستان داده می‌شد. پاکستان شرایط را پذیرفت، اما هندی‌ها شروع به اغتشاش کردند. تظاهراتی هم در حوالی آن

از این دادگاه به آن دادگاه ... ❖ ۱۳۳

ناحیه و هم در دهلی نو\* صورت گرفت، اما سرانجام ایندیرا گاندی (Indira Gandhi) مداخله و اعلام کرد که « ما تصمیم به ارجاع به داوری گرفته‌ایم، و لذا باید حکم صادره را بپذیریم». کاری که ما کرده بودیم این بود که علایم مرزی و نقشه‌ها، اظهارات دیپلمات‌ها و چند چیز دیگر را مطالعه و بررسی کرده بودیم و این امر به تنهایی، هندی‌ها را مستحق مالکیت کل آن ناحیه می‌کرد. از طرفی، به نظر می‌رسید که پاکستانی‌ها نیز از آن ناحیه برای احشام خود استفاده می‌کردند و هرگاه حادثه‌ای روی می‌داد، پلیس آنها مداخله می‌کرده و این امر چنان اماره محکمی بر حاکمیت نسبت به آن نواحی به شمار می‌رفت که بر مدارک و مطالب هندوستان غلبه داشت. در نتیجه، ۱۰ درصد ناحیه به پاکستان داده شد. آنگاه حکم صادر شد و در این مرحله نیز کلی تشریفات برگزار گردید. قرار شد که طرفین بعداً سرحد جدید را که حدود ۴۰۰ کیلومتر طول داشت، تعیین کنند. حدود ۸۵۰ میله نشانه مرزی نصب شد. لازم بود از تیرهای بلند استفاده شود تا در آن فصل از سال که ران کوچ تبدیل به دریاچه می‌شود، تیرها مشخص و مشهود باشند. در هر حال، طرفین به خوبی از عهده تعیین مرز برآمدند و کل مناقشه طی مراسمی در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۹ در دادگاه پژوهش اسویا پایان یافت.

من عبارت (داوری دوستانه) "friendly arbitration" را شعار روش رسیدگی قرار داده بودم و این شعار ترجیح‌بند فعالیت‌های مستمر من در دعاوی داوری شده بود. دعوای ران کوچ اهمیت‌گزینش سرداور را به روشنی نشان می‌دهد. براین اساس، در غالب موارد توافق بر سر این نکته برای طرفین دشوار است. در این دعوی، قرار بر این بود که اگر طرفین

---

\*. New Dehli.

نتوانند توافق کنند، دبیرکل سازمان ملل سرداور را نصب نماید. اما اگر هیأت داوری پنج نفری باشد، یعنی سه قاضی بی طرف، به علاوه یک قاضی از هر کشور طرف دعوی حضور داشته باشند، وضعیت بسیار تفاوت می کند، و این همان وضعیتی بود که در یک دعوی داوری بعداً راجع به سرزمین طابا (Taba) حادث شد که راجع به آن خواهم گفت.

۱۱- در سال ۱۹۶۶، من به عنوان رئیس دادگاه پژوهش غرب سوئد منصوب شدم، اما نتوانستم وظایف محوله را بلافاصله عهده دار شوم. توقف رسیدگی در پرونده ران کوچ امکان پذیر نبود، بنابراین، ناچار بودم کسی را به عنوان جانشین تعیین کنم تا پرونده خاتمه یابد. اما بعد از آن، من به مدت ده سال به یوته بوری (Göteborg) در سوئد اعزام شدم که دوره خوش و لذت بخشی بود.

از ریاست این دادگاه بزرگ پژوهش لذت می بردم، و قلمرو قضایی ما از شمال ورملاند (Värmland) تا هالمستاد (Halmstad) را دربرمی گرفت. برای من بازدید از ۱۷ دادگاه ناحیه ای تحت نظارتم جالب بود و هر وقت لازم بود در رسیدگی های پژوهشی نواحی دیگر نیز شرکت می کردم. اما به طور همزمان به فعالیت های بین المللی نیز می پرداختم. به عنوان رئیس دادگاه پژوهش برایم نسبتاً آسان بود که به نحوی معقول ترتیب مرخصی خود را بدهم. اما هنگامی که به عنوان وزیر دربار (Marshal of the Realm) منصوب شدم، ناچار بودم پیش از موعد، از سمت خود کناره گیری کنم.

۱۲- در دهانه خلیج فارس سه جزیره کوچک به اسامی ابوموسی،\* تنب بزرگ و تنب کوچک\*\* وجود دارد. این جزایر تحت الحمایه انگلیس

---

\*. Abu Musa.

بودند، تا این که در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ ظاهراً قرار شد انگلیسی‌ها جزایر را به اعراب ناحیه غرب خلیج فارس واگذار کنند. اما، یک روز قبل از آن، که انگلیسی‌ها هنوز در این جزایر بودند، ایرانی‌ها جزایر را اشغال کردند. نیروهای انگلیسی مقاومتی نکردند، چرا که قبلاً سلاح‌های خود را بسته‌بندی کرده بودند. سرهنگ قذافی (Colonel Khaddafi) در لیبی،\* که بسیار از آنجا فاصله داشت، از این که اعراب در اثر افعال انگلیسی‌ها زیان دیده‌اند، آنچنان خشمگین شد که امتیاز عظیم نفتی شرکت بریتیش پترولیوم را در لیبی مصادره کرد. این اقدام منجر به استفاده از شرط داوری در قرارداد بین بریتیش پترولیوم و لیبی گردید.

قذافی مطلقاً به داوری تن نمی‌داد و از هر نوع تماسی امتناع می‌کرد. در آن وضعیت، و براساس موافقتنامه داوری، توسط رئیس دیوان دادگستری بین‌المللی به عنوان داور واحد در پرونده منصوب شدم. تصمیم گرفتم که جلسات در کینهاگ تشکیل شود و در آنجا پرونده در غیاب خواننده مورد رسیدگی واقع گردید. وضعیت تأسف باری بود، اما بدیهی است که نمی‌توان اجازه داد که صرفاً به دلیل غیبت یک طرف، پرونده رها شود. سعی کردم در ذهن خود مجسم کنم که اگر نماینده لیبی در داوری حضور یافته بود، در دفاع چه می‌گفت. داور واحد بودن واقعاً دشوار بود، بنابراین، من دو حقوقدان سوئدی به اسامی دکتر گیلیس و تر (Gillis Wetter) و پروفیسور یان ساندستروم (Jan Sandström) را به عنوان دبیر و مشاور به خدمت گماردم.

---

\*\* Greater and Lesser Tumb.

\* Libya.

در خاتمه رسیدگی، طی قرار موقت مورخ ۱۰ اکتبر ۱۹۷۳ رأی دادم که لیبی امتیاز بریتیش پترولیوم را به صورت غیرقانونی و تبعیض آمیز مصادره کرده، لذا بریتیش پترولیوم مستحق دریافت غرامت است. پس از صدور قرار موقت، باید رسیدگی ادامه می‌یافت تا درباره میزان غرامت تصمیم گرفته شود، اما در آن مرحله، لیبی به رسیدگی پیوست و قضیه با یک توافق مسالمت آمیز خاتمه یافت.

۱۳- در سال ۱۹۷۷، من به عضویت دیوان اروپایی حقوق بشر در استراسبورگ\* انتخاب شدم و تا سال ۱۹۸۸ در آن سمت باقی ماندم. قضات هر ماه یک هفته در آنجا همکاری می‌کردند. بدون تردید، این مأموریت از بسیاری جهات، هیجان‌انگیزترین و ارزنده‌ترین مأموریت همه عمرم بود. در نوامبر ۱۹۵۰، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در رم امضا شد. منظور از تأسیس این دیوان جلوگیری از بروز پدیده‌های وحشتناکی چون رژیم آلمان نازی و رژیم استالین در شوروی بود. این کنوانسیون فی‌نفسه پدیده‌ای منحصر به فرد و نشان‌دهنده پیشرفتی مهم در تحول حقوق بین‌الملل بود. همکارانم در استراسبورگ همگی حقوقدانانی برجسته و هر کدام از یک کشور عضو بودند. همه ما از این که در آن همه مسائل نو و بدیع و به ویژه در گسترش و حراست از حقوق بشر شرکت داشتیم خوشحال بودیم. برای مثال، اگر کسی راجع به محدودیت بر آزادی بیانش شکایت کرده باشد و دیوان آن را بپذیرد، حکم غرامت صادر می‌شود و در صورت لزوم، کشور مورد بحث مکلف است قوانین خود را اصلاح کند تا با کنوانسیون منطبق گردد. یک تفاوت این کنوانسیون با کنوانسیون‌های

---

\*. European Court of Human Rights at Strasbourg.

دیگر راجع به حقوق بشر این است که تصمیم دادگاه لازم‌الاجرا است. بدیهی است این موضوع توفیقی عظیم و تحولی بسیار حایز اهمیت است.

۱۴- از سال ۱۹۸۱ تا پاییز ۱۹۸۴ در دیوان داوری دعاوی ایران — ایالات متحده خدمت کردم. اما پس از کناره‌گیری رسمی‌ام، ناچار بودم پرونده‌هایی را که در استماع ماهوی آنها شرکت کرده بودم، به پایان رسانم. پیشینه تأسیس این دیوان چنین بود: در سال‌های دهه ۷۰، امریکایی‌ها بی‌نهایت علاقمند به تقویت نیروهای دفاعی ایران بودند و یکی از هدف‌های این برنامه زیر نظر گرفتن شوروی بود. به علاوه، امریکایی‌ها با سرعتی بیش از حد به دگرگونی ایران به یک دولت مدرن صنعتی کمک کرده بودند. شاه نیز به عنوان حاکمی مستبد که نفرت مردم از پلیس مخفی‌اش روز به روز بیشتر می‌شد، وضعیتی ناگوار آفریده بود. در سال ۱۹۷۸، اغتشاشاتی در ایران آغاز شد که منجر به اعتصابات و تظاهرات ضد امریکایی گردید. وضعیت شاه به نحو روزافزونی به خطر افتاد. در ژانویه ۱۹۷۹، وی ایران را ترک کرد و دیگر هرگز بازنگشت.

یک ماه بعد در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۷۹، رهبر انقلاب آیت الله [امام] خمینی از پاریس وارد تهران شد و حداقل یک میلیون نفر از مردم شادی کنان از او استقبال کردند. بعد از مدتی، شاه را برای معالجه در بیمارستان به نیویورک بردند. این اقدام تحریک علیه ایران تلقی شد و به تلافی آن، سفارت امریکا در تهران در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۷۹ توسط عده‌ای به گفته خود ایرانی‌ها، دانشجویان مستقل، اشغال گردید، اما این کار بدون تردید، هدایت شده بود. پنجاه و دو نفر — دیپلمات و افراد عادی امریکایی — گروگان گرفته شدند و عملاً به مدت ۴۴۴ روز در اسارت باقی ماندند تا راه‌حلی پیدا شود.

آنچه بعد از این اشغال اتفاق افتاد این بود که کارتر رئیس جمهور آمریکا به عنوان تلافی دارایی‌های ایران در ایالات متحده و نیز در بانک‌های امریکایی در خارج از آن کشور را مسدود کرد. این دارایی‌ها حسب اظهار کلاً به ۱۲ میلیارد دلار بالغ می‌شد. کارتر همچنین به شورای امنیت سازمان ملل متوسل شد. شاه در ژوئیه ۱۹۸۰ در قاهره درگذشت و پاییز آن سال جنگ بین ایران و عراق آغاز شد. این وقایع باعث شد که ایرانیان بیش از پیش مایل به مذاکره برای حل بحران باشند.

در ابتدا آلمان سعی کرد که میانجیگری کند، اما موفق نشد؛ آن وقت طرفین به الجزایر\* متوسل شدند و این امر منجر به حصول حل و فصل در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ گردید. از آن جایی که امریکایی‌ها و ایرانی‌ها به هیچ وجه نمی‌توانستند با یکدیگر ملاقات کنند، پیش از حصول حل و فصل، مذاکرات فوق‌العاده دشواری صورت گرفت؛ مثلاً اگر امریکایی‌ها متنی ارائه می‌کردند، باید به فرانسه ترجمه می‌شد تا الجزایری‌ها از محتوای آن سر در بیاورند و آن گاه متن باید به فارسی ترجمه می‌شد، و الی آخر. اما عده‌ای حقوقدان لایق و دیپلمات برجسته الجزایری آمده بودند و بالاخره موفق شدند. بیانیه‌های الجزایر مقرر نمود که گروه‌گان‌ها باید آزاد شوند و همین‌طور، از بخش اعظم اموال ایران رفع انسداد به عمل آید. همچنین قرار شد که برای حل کلیه اختلافات موجود بین ایران و ایالات متحده یک دیوان داوری با عضویت سه قاضی امریکایی، سه قاضی ایرانی و سه قاضی بی‌طرف تشکیل شود.

اولین گروه قضات بی‌طرف متشکل بود از قاضی پی‌یربله (Pierre Bellet)، رئیس سابق دیوان عالی کشور فرانسه، به علاوه دو قاضی

---

\*. Algeria.

سوئدی، که یکی از آنان قاضی نیلس منگارد (Nils Mangård) بود و دیگری خود من بودم که به ریاست دیوان منصوب شدم. نخست باید مدتی وقت صرف شور راجع به آیین رسیدگی می‌شد. هیچ ساختمانی برای محل کار نداشتیم، اما بخش‌هایی از کاخ صلح در لاهه در اختیارمان قرار گرفت. دولت هلند به آن طریق و طرق دیگر بسیار به ما مساعدت کرد و بعد از مدتی ساختمان مدرسه‌ای را نیز در اختیارمان گذاشت که توانستیم به آن جا نقل مکان کنیم. مطلقاً نمی‌دانستیم که انتظار ثبت چه تعداد پرونده را باید داشته باشیم، اما پس از مدتی معلوم شد که حدود ۴۰۰۰ پرونده برای رسیدگی داریم که در نتیجه مشکل بزرگی از نظر سازمانی پدید آورد.

بحث و مجادله بین قضات امریکایی و ایرانی تند و نیش‌دار بود و غالباً نیز از حد می‌گذشت، اما پرونده‌ها یکی بعد از دیگری حل و فصل می‌شد. البته ناگوارترین واقعه، حمله فیزیکی دو قاضی ایرانی<sup>۴</sup> به منگارد بود، اما شاید در اینجا لزومی نداشته باشد که وارد جزئیات این واقعه شوم. احکام این دیوان تا به حال در ۳۳ جلد چاپ شده که بسیاری از موضوعات حقوق بین‌الملل را دربر می‌گیرد.

فهرست مطالبات مفصل بود، از جمله شامل تقاضای غرامت بابت اموال ملی شده امریکایی‌ها در ایران - از قبیل هتل‌ها، امتیازات نفتی و غیره - و نیز درخواست ایران برای استرداد ۱۱ میلیارد دلاری می‌شد که شاه پیشاپیش برای خرید هواپیما، تانک و غیره پرداخته بود، بدون آن که

---

۴. منظور، آقایان دکتر محمود کاشانی و دکتر شفیع شفیعی در واقعه سوم سپتامبر ۱۹۸۴ می‌باشد که موضوع نامه مورخ پنجم سپتامبر ۱۹۸۴ ریاست دیوان قرار گرفت. بنگرید به: گزارش آرای دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات متحده، ج ۷، صص ۲۸۳-۲۸۴ (متن انگلیسی). آقایان نامبرده نیز بعد از بررسی فوری قضیه توسط ایران به کشور فراخوانده شدند و داوران ایرانی دیگری به جای ایشان منصوب گردیدند.

هرگز تحویلی صورت گرفته باشد. پرونده اخیر تا به حال حل و فصل نشده، اما دیوان به کار خود ادامه می‌دهد. بارها قضات جایگزین شده‌اند و از نه نفر قاضی اولیه تنها یک نفر هنوز به خدمت اشتغال دارد. انصافاً باید بگوییم که ریاست این دیوان عظیم با تعارضات سیاسی و احساسی ذاتی آن، کاری شاق و طاقت‌فرسا بود. در سال ۱۹۸۴ که از این کار کناره‌گیری کردم، حدود ۸۰ کارمند از ۱۷ کشور مختلف در آنجا خدمت می‌کردند. در تاریخ اول ژوئیه ۲۰۰۱ دیوان بیست سال فعالیت خود را پشت سر گذاشت! ۱۵- بعد از جنگ‌های سال ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بین اسرائیل و مصر، سرانجام راجع به خط آتش بس توافق حاصل شد که کیسینجر (Kissinger) در فراهم کردن موجبات آن نقش مؤثری ایفا کرده بود و طبق شرایط آتش‌بس قرار شده بود که سرتاسر [شبه جزیره] سینا\* متعلق به اسرائیل باشد. متعاقباً واقعه شایان توجهی در سال ۱۹۷۷ رخ داد و آن دیدار سادات رئیس‌جمهور مصر از اورشلیم\*\* بود. سادات با گرمی مورد استقبال واقع شد و در پارلمان اسرائیل نطق کرد. این امر فتح باب روابط مصر و اسرائیل شد و مدت کوتاهی بعد، یعنی در سال ۱۹۷۸ کنفرانس مشهور به کمپ دیوید (Camp David) به ریاست پرزیدنت کارتر برگزار شد که در آن، جزئیات چارچوب عقد پیمان صلح تعیین گردید. در سال بعد، یعنی ۱۹۷۹ پیمان صلح در واشنگتن با حضور کارتر به عنوان شاهد امضا شد. جزو شرایط پیمان صلح، قرار شد اسرائیل از شبه جزیره سینا تا نقطه سرحدی که سابقاً سرحد مصر و فلسطین تحت‌الحمایه پیشین انگلیس بود و بین سال‌های

---

\*. Sinai.

\*\* . Jerusalem.

۱۹۲۳ و ۱۹۴۸ موجودیت داشت، عقب‌نشینی کند. به اسرائیل سه سال فرصت برای عقب‌نشینی داده شد که به آن تعهد عمل کرد.

کارها نسبتاً بدون مشکل و دردسر پیش می‌رفت، اما ۱۴ بخش سرحدی وجود داشت که طرفین در مورد تعیین خط مرزی با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. قرار شده بود که مرز از نوار غزه\*\*\* تا ناحیه ایلات\*\*\*\* که طابا در آن واقع بود ادامه داشته باشد. تصمیم گرفته شد که طرفین تلاش کنند که راجع به بخش‌های سرحدی مورد مناقشه با یکدیگر به توافق رسند. این مناقشه فی‌نفسه مناقشه‌ای بسیار ناچیز و بر سر حداکثر ۱۰ کیلومتر مربع زمین بود. اما چنان که پیش از این گفته شد، هیچ دولتی جرأت نمی‌کند که بخشی از خاک خود را داوطلبانه تسلیم کند.

پس از گذشت چهار سال، امریکایی‌ها گفتند که دیگر مناقشه کافی است. حالا دیگر باید مسأله را به داوری ارجاع کنید و حکم حل و فصل را هرچه باشد باید بپذیرید. سر و صدای تنش بین دو کشور بلند شده بود و تنها راه خروج از آن داوری بود. بعد این سؤال مطرح شد که چطور باید دنبال پیدا کردن داور رفت. قرار شده بود که خود طرفین هر کدام یک داور تعیین کنند، اما نه مصر و نه اسرائیل مایل نبودند که برای نصب سه داور بی‌طرف به هیچ شخصی از کشورهای دیگر مراجعه کنند. هیچ کسی هم وجود نداشت که آن دو کشور بتوانند با اعتماد بدون قید و شرط به او متوسل شوند. از این واقعیت نیز به خوبی آگاه بودند که حیثیت و آبروی یک دیوان داوری تا حدود زیادی بستگی به چگونگی تعیین اعضای آن دارد. بنابراین، جریان تعیین کاندیداها بسیار دقیق و حساب شده و محتاطانه

---

\*\*\*. Gaza.

\*\*\*\*. Eliat.

بود. اما سرانجام پی‌یر بله که از زمان دعاوی ایران و امریکا او را می‌شناختم، و سپس، پروفیسور دیتریش شیندلر (Dietrich Schindler) از زوریخ انتخاب شدند. ولی بر سر انتخاب رئیس هیأت داوری توافق حاصل نمی‌شد. اگر اسرائیل نام کسی را پیشنهاد می‌کرد، مصر دچار تردید می‌شد و بعکس. بعد از مدتی، از دو داور بی‌طرف برگزیده تقاضا شد که در شورها شرکت کنند و سرانجام، بله پیشنهاد کرد که هر کشور فهرستی حاوی اسامی هفت نفر به او تسلیم کند و او هم فهرست را به کسی نشان ندهد. ظاهراً تنها کسی بودم که اسمش در هر دو فهرست بود و بر این اساس، هم اعراب مرا پذیرفته بودند هم یهودیان.

از نمایندگان رابط هر دو طرف خواستم که در استکهلم\* به دیدارم بیایند و راجع به محل داوری بحث کردیم. داوری در اتاق آلاباما\*\* در ژنو که از پیش با آن آشنا بودم، صورت گرفت و این مرتبه حتی کل جریان از ابتدا تا انتها در آنجا انجام شد. روز ۱۰ دسامبر ۱۹۸۶ را به عنوان روز گشایش دیوان داوری تعیین کردیم. به علاوه روز ۱۰ دسامبر روز مراسم اعطای جایزه صلح نوبل و روز جهانی حقوق بشر بود. بنابراین، در ماه دسامبر ملاقات کردیم تا آیین رسیدگی را تدوین کنیم. توافق کردیم که برای بخش شفاهی رسیدگی سه هفته کافی است.

نکته در خور توجه این بود که وکلای مدافع ارشد اسرائیل و مصر هر دو استاد دانشگاه کمبریج بودند و از آنجا که هر دو افرادی بی‌نهایت با لیاقت و کارآمد به شمار می‌رفتند، باعث ارتقای سطح جلسات استماع شدند. هرگز دفاعیاتی تا آن حد دقیق و ظریف استماع نکرده بودم. در

---

\*. Stockholm.

\*\* . Alabama Room.

هیأت‌های نمایندگی بزرگ دو طرف، دوباره با بسیاری از حقوقدانان مشهور متخصص در حقوق بین‌الملل عمومی مواجه شدم که بارها در مناقشات عمده بین‌المللی به خدمت گرفته شده‌اند.

وقتی که قرار شد ما پنج نفر قاضی که سه نفرمان بیش از ۷۵ سال سن داشتیم از صحرای سینا بازدید کنیم، اقدامات احتیاطی دقیقی به عمل آمده بود که از تبلیغات هر دو طرف مصون باشیم. در نتیجه، موفق به دیدار اهرام ثلاثه\*\*\* در مصر یا دیوار ندبه\* در اورشلیم نشدیم. امکان خروج از فرودگاه‌ها و طابا را نداشتیم. گذشته از هر چیز، محل اصلی خود طابا بود. طابا در نزدیکی بندر ایلات واقع است و هتلی بزرگ و ساحلی زیبا دارد، همین و بس. اسرائیلی‌ها طابا را در تصرف داشتند و معتقد بودند که آن ناحیه جزو سینا نیست. بنابراین، نمی‌خواستند آن را واگذار کنند، اما مصری‌ها ادعا کردند که طابا جزو سیناست.

ناهار در هتل تهیه شده بود، اما مصری‌ها بلافاصله اعلام کردند که ورود به هتل به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست، زیرا هتل بدون مجوز در خاک آنان ساخته شده است. آن وقت، سرآشپز قول داد که نهار را در واحه‌ای در صحرا سرو کند، اما نهار حتی نباید در هتل طبخ می‌شد. سرانجام، یک ژنرال نیروی که فرمانده یک واحد گشتی بین‌المللی مأمور خدمت در ناحیه سرحدی بود، مداخله کرد و ترتیب پذیرایی را داد. در آن زمان، اسرائیل با حضور هرگونه نیروهای گشتی سازمان ملل مخالفت می‌کرد.

---

\*\*\*. Pyramids.

\*. Wailing Wall.

ما وارسی‌هایمان را در خود محل انجام دادیم و سوار بر هلیکوپتر عازم شمال در امتداد سرحد شدیم. در بین راه، دچار طوفان تگرگ شدیم. پس از بازگشت به ژنو، دوباره به کار پرداختیم. در حکمی که در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۸ صادر شد، هر پنج قاضی بر سر خط مرزی در امتداد نه نقطه منتهی الیه شمالی که مورد مناقشه بود توافق نظر داشتند. اما هنگامی که قضات، حکم واگذاری ناحیه طابا را به مصر دادند، قاضی اسرائیلی با حکم مخالفت کرد. حکم به سرعت اجرا شد و به صاحب اسرائیلی هتل ۳۹ میلیون دلار غرامت پرداخت گردید. بدین ترتیب، مناقشه پایان یافت.

بعد از صدور رأی، ضمن مصاحبه‌ای راجع به صفات و خصایل لازم در داوران، پاسخی کم و بیش به شرح زیر دادم: داور باید اختیارات معینی داشته باشد، صبور باشد بی‌آنکه کندی به خرج بدهد و قدرت تخیل داشته باشد. داور باید همچنین توانایی فهم و درک مطالب مفصل و پیچیده و تشخیص مسائل اساسی را داشته باشد. نیز باید نسبت به هر دو طرف رفتار دوستانه و محترمانه داشته، با هر دو یکسان رفتار کند و ترتیبی دهد که هر دو طرف برای عرضه مطالب نزد دیوان فرصت برابر داشته باشند. در بعضی موارد، ما برای زمان‌بندی از زمان سنج استفاده می‌کردیم تا مبادا یک طرف طولانی‌تر از طرف دیگر صحبت کند. لازم است داور این استعداد را هم داشته باشد که افرادی را با فرهنگ‌های گوناگون به کار کردن با یکدیگر وادارد. همچنین معمولاً آرزو می‌کنم که رجوع به داوری هرچه زودتر صورت گیرد، والا رأی صادر می‌شود که بدون تأیید هر دو طرف معتبر است. این روزها آیین خاصی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز، میانجیگری و اطلاع از فرهنگ و مذهب هر دو کشور طرف دعوی پدید آمده است. ولی با وجود یک دیوان داوری واجد شرایط و کارآزموده، ما از قرن‌ها پیش

از این دادگاه به آن دادگاه ... ❖ ۱۴۵

تاکنون چارچوبی برای رسیدگی اختلافات در دست داریم، بدون این که نیازی به پرداختن به مسائل مذهبی و نظایر آن باشد، زیرا در غیر این صورت کار قطعاً نوعی راه رفتن روی لبه تیغ است.

۱۶- در کولنتس دیوانی وجود دارد که به بدهی‌های آلمان که در نتیجه جنگ جهانی سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ ایجاد شده، رسیدگی می‌کند. در عهدنامه ورسای\* غرامات هنگفتی بر آلمان تحمیل شده بود. آلمانی‌ها که تنها با گرفتن وام می‌توانستند تعهداتشان را ایفا کنند، مبالغی وام از «سلطان کبریت» سوئد به نام ایوار کروگر (Ivar Kreuger) گرفتند، حال آن که مدیریت بخش اعظم قراردادهای استقراض از طریق طرح‌های عظیم استقراض داوز اند یانگ (Dawes and Young Loans)<sup>۵</sup> انجام شد. وام کروگر بازپرداخت شده، اما برای بازپرداخت کلیه وام‌های دیگر تا سال ۲۰۱۰ فرصت وجود دارد.

ریاست این دیوان برعهده من است و سه قاضی دول متفق و سه قاضی آلمانی نیز عضو این دیوان هستند. به سن هشتاد و پنج سالگی که رسیدم، قصد داشتم کناره‌گیری کنم، اما از آنجایی که در حال حاضر این دیوان پرونده‌ای برای رسیدگی ندارد، دولت‌های واشنگتن،\* لندن،\*\* پاریس\*\*\* و بن\*\*\*\* فکر کردند که بهتر است یک دوره ۵ ساله دیگر به

---

\*. Treaty of Versailles.

۵. چارلز جی. داوز، بانکدار امریکایی که به درخواست کمیته غرامات متفقین مأمور رسیدگی به مسأله شده بود طرح استقراضی پیشنهاد کرد که به طرح داوز معروف شد. به دنبال سقوط بازار سهام نیویورک و مشکلاتی که برای اقتصاد آلمان پدید آمد، بانکدار دیگری به نام اون یانگ در سال ۱۹۲۹ مأمور بررسی غرامات گردید و طرحی تنظیم کرد که به طرح یانگ معروف شد.

\*. Washington.

\*\* London.

\*\*\* Paris.

\*\*\*\* Bonn.

خدمت ادامه دهم، و این بدان معنی است که عملاً تا حدود سن ۹۰ سالگی در خدمت این دیوان باقی خواهم ماند.

۱۷- دوست دارم این شرح حال را با بیان یک دوره شگفت‌انگیز و پرجاذبه که در زندگی‌ام پیش آمد، پایان دهم. طی دوره‌ای که رئیس دادگاه پژوهش در یوته‌بوری بودم، سمت وزارت دربار (Marshal of the Realm) به من پیشنهاد شد. من هم با منت پذیرفتم و چندی بعد خود را در حال اشغال اتاق زیبای آکسل فون فرسن (Axel von Fersen) (۱۷۵۵-۱۸۱۰) وزیر دربار یافتم، که اتاقی است آراسته به کاغذ دیواری چرمی تذهیب شده، در کاخ سلطنتی در استکهلم. در ردیف اسامی وزرای سابق دربار، پنجاهمین متصدی این سمت بودم. تاریخ این سمت به سال ۱۴۴۱ میلادی برمی‌گردد، و در بعضی مواقع عناوین دیگری داشته، اما وظایف و مسؤولیت‌های آن یکسان بوده است. وزیر دربار مأمور برقراری تماس بین پادشاه با دولت و مجلس ملی (Riksdag) است و زیر نظر پادشاه، ریاست حدود ۲۰۰ نفر کارمند پرسنل دربار را برعهده دارد. وزیر دربار، به اعتبار سمت خود تنها کارمند دولت است که لقب جناب (Excellency) دارد.

اولین مأموریت مهم من، برگزاری مراسم ازدواج ملوکانه در تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۷۶ بود که رویداد و تجربه‌ای فراموش نشدنی است.

سال‌های خدمتم در دربار سلطنتی پدیده‌ای کاملاً نو در زندگی‌ام بود و از بسیاری جهات با آنچه که قبلاً تجربه کرده بودم تفاوت داشت و بسیار شوق‌برانگیز بود. معتقد بودم که لازم است امور دربار با کارآیی اداره شود. اما از آن جایی که تصدی ریاست دیوان داوری دعاوی ایران - ایالات

از این دادگاه به آن دادگاه ... ❖ ۱۴۷

متحده به طرز روزافزونی وقتم را می گرفت، مجبور شدم از خدمت در کاخ سلطنتی کناره گیری کنم.

گونار لاگرگرن

دوم دسامبر ۲۰۰۱\*

---

\* اگرچه پانوشت صفحه ۱ گویای آن است که مصاحبه در سال ۲۰۰۰ صورت گرفته، اما ترجمه انگلیسی آن را قاضی لاگرگرن در دوم دسامبر ۲۰۰۱ شخصاً امضا کرده‌اند.